



مقایسه تطبیقی آیین تجدیدنظرخواهی از آراء صادره دیوان محاسبات کشور و محاکم عمومی دادگستری

■ خیراله پروین^۱

■ فتحاله رحیمی^۲

■ مهری حقیقی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۱

تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۱۵

چکیده

بموجب اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دادگستری مرجع احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است که دادگاه‌های عمومی دادگستری صرفنظر از ویژگی دعوا یا ویژگی متداعیین حق رسیدگی و صدور حکم نسبت به عموم دعاوی را دارا هستند؛ نظر به قدمت محاکم عمومی دادگستری که استیفاء حقوق خصوصی را برعهده دارند و با توجه به مسایلی از قبیل فقه شیعه و در اقلیت بودن آن که رشد حقوق خصوصی را در ایران در برداشته و نظر به نوپایی حقوق اداری، همواره رعایت اصول مسلم در محاکم اختصاری که رسیدگی در خود دستگاه یا ارگان دولتی را مطرح و عنوان می‌نماید، مورد شائبه و تردید می‌باشد؛ از جمله رسیدگی دیوان محاسبات بموجب اصول ۵۴ و ۵۵ قانون اساسی که از سوی دادستان دیوان محاسبات کشور در دادخواست مورد مطالبه قرار گرفته و بوسیله هیاتهای مستشاری مورد داوری قرار می‌گیرد که این مقاله نحوه تجدیدنظر نسبت به آراء صادره در محاکم عمومی دادگستری و دیوان محاسبات کشور را مورد تحلیل قرار می‌دهد تا ضمن تبیین تمایز و تشابه آن، مبنایی جهت رفع ایرادات واقع گردد.

واژگان کلیدی: محاکم عمومی، محاکم اداری، آیین رسیدگی، تجدیدنظر، دیوان محاسبات کشور

۱- استاد گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، رایانامه: khparvin@ut.ac.ir

۲- استادیار گروه حقوق بین الملل، دانشکده حقوق، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی

۳- دانش آموخته دکتری، رشته حقوق عمومی، گروه حقوق عمومی و بین الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، (نویسنده مسئول)، رایانامه: haghhighimehri@yahoo.com

مقدمه:

در ایران عمر حقوق اداری مدرن از یک سده بیشتر نیست. از جمله دلایل رشد نیافتگی حقوق عمومی را می‌توان در وضعیت متناظر آن در منبع اصلی حقوق ایران جستجو کرد. منبع اصلی حقوق ایران، فقه شیعیست و اندکی غور و تفحص در منابع و احکام فقهی شیعه این حقیقت را آشکار می‌سازد که در آن منابع سوای باب عبادات، مباحث مربوط به معاملات به معنی الاخص (حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۱۳ ه.ق.))، بخش اصلی را تشکیل می‌دهد. بهمین دلیل بخش متناظر معاملات در حقوق ایران، یعنی حقوق خصوصی، نیز نسبتاً و مسامحتاً فربه و توسعه یافته است. (راسخ، ۱۳۸۷) علی‌ایحال، بدیهیست قدمت محاکم اداری نوین در ایران باتوجه به سابقه اندک حقوق عمومی که به تاسی از سیستم اداری فرانسه، ایجاد شدند، به گذشته‌های کهن نمی‌رسد. از طرفی در کنار آن، دادگاه‌های اداری مختلفی از قبیل کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری، رسیدگی به تخلفات اداری و ... در بطن قوه مجریه پایه‌گذاری شد که آراء آن‌ها در دیوان عدالت اداری قابلیت تجدیدنظر دارد.

دیوان محاسبات، بموجب اصول ۵۴ و ۵۵ قانون اساسی به کلیه حساب‌هایی که بنحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی می‌نماید که هزینه‌ها از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد، نحوه اجرای تحقق مفاد اصول فوق، در قانون دیوان محاسبات کشور متجلی شده که در این قانون مواد ۹ و ۱۶ و فصل چهارم آن هیاتهای مستشاری جهت رسیدگی و انشاء رأی تعبیه شده است؛ لکن نکته حائز اهمیت اینست که اصولاً محاکم عمومی، برای احیای حقوق عامه (اصل ۱۵۶ قانون اساسی) اقدام خواهند نمود و بنابر تعابیر صدرالاشاره در محاکم اداری نیز سازوکار دیوان عدالت اداری بمنظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به تصمیمات مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی پیش‌بینی گردیده است و رسیدگی در دیوان محاسبات کشور در این دو گروه قرار نمی‌گیرد، باتوجه به این دیدگاه که مباحث مورد رسیدگی دیوان محاسبات موضوع حقوق عمومی است، قطعاً رسیدگی‌های این دیوان نیز در زمره حقوق خصوصی قرار نخواهد گرفت. در این مقاله باتوجه به قدمت و سابقه آیین رسیدگی در حقوق خصوصی (محاکم عمومی) به معنای اخص آیین دادرسی مدنی و در مواردی هم آیین دادرسی کیفری را با آیین و روند رسیدگی در دیوان محاسبات کشور (آیین رسیدگی دیوان محاسبات) خصوصاً رویه‌های حاکم در کارکرد هیاتهای مستشاری بررسی می‌نماییم که دلیل گستردگی گستره شمول و دایره احاطه این دو مقوله صرفاً مقطع تجدیدنظر مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

۱- ضرورت وجود آیین رسیدگی

بشر جایز الخطاست و بهترین قاضی نیز ممکن است دچار اشتباه یا لغزش شود. بنابراین باید ترتیبی مقرر شود که هر دعوا بتواند دوبار مورد قضاوت قرار گیرد. با اینحال، اگر تجدیدنظر اثری درمان‌کننده دارد، اثر پیشگیرانه آنرا نیز باید در نظر گرفت. درحقیقت، چنانچه قاضی مرحله نخستین



واقف باشد که دعوا ممکن است در معرض قضاوت قضایی دیگری قرار گیرد، با دقت و احتیاط بیشتری بصورت رأی اقدام می‌کند؛ در نتیجه برقراری اصل پژوهش، برای تضمین قضایی شایسته است. (شمس، ۱۳۸۷) از آنجایی که دادگاه تجدیدنظر مانند دادگاه نخستین، هم نسبت به امور موضوعی و هم نسبت به امور حکمی (قانونی) رسیدگی و قضاوت می‌کند؛ لذا دادگاه تجدیدنظر نیز تمامی اقداماتی را که برای احراز امور موضوعی لازم است معمول می‌دارد، به اصالت اسناد رسیدگی می‌کند و... و با کاوش در مقررات معتبر، قانون متناسب را یافته و با انطباق آن بر موضوع حکم شایسته صادر می‌نماید که اگر دادگاه نخستین به تشخیص دادگاه تجدیدنظر آنگونه که شایسته بوده احراز نموده با خودداری از تکرار رسیدگیها نتیجه رسیدگیهای دادگاه نخستین را می‌پذیرد. در جنبه حکمی نیز دادگاه تجدیدنظر باید با کاوش در مقررات، خود، قانون متناسب را بیابد. چنانچه دادگاه تجدیدنظر قانونی را که دادگاه نخستین بر موضوع منطبق نموده متناسب تشخیص دهد جنبه حکمی (قانونی) حکم صادره را می‌پذیرد و رأی تجدیدنظر خواسته را استوار می‌نماید؛ اما در صورتی که دادگاه تجدیدنظر جنبه موضوعی امر و یا جنبه حکمی آن را به گونه دیگری تشخیص دهد، بر اساس آن رأی تجدیدنظر خواسته را فسخ و رأی جدید صادر می‌کند. (شمس، ۱۳۸۷)

۲- فرایند تجدیدنظر از آراء در محاکم عمومی و دیوان محاسبات کشور

بموجب ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور هیاتهای مستشاری علاوه بر موارد مذکور در این قانون به موارد زیر نیز رسیدگی و انشا رأی می‌نمایند: ۱- عدم ارائه صورتهای مالی ۲- تعهد زائد بر اعتبار و یا عدم رعایت قوانین و مقررات مالی ۳- عدم پرداخت بموقع تعهدات دولت ۴- سوءاستفاده و غفلت و تسامح در حفظ اموال و اسناد و وجوه دولتی ۵- کسری ابوابجمعی ۶- ایجاد موانع و محظورات غیرقابل توجیه از ناحیه مسئولین ذیربط ۷- پرداخت و دریافت‌هایی که خلاف قوانین موجود به دستور کتبی مقامات مسئول صورت پذیرد ۸- تأیید و یا صدور رأی نسبت به گزارشات حسابرسان ۹- رسیدگی و صدور رأی نسبت به گزارش‌های حسابرسی و گواهی حساب‌های صادره

در تبصره یک این ماده مقرر شده «هیاتها در صورت احراز وقوع تخلف، ضمن صدور رأی نسبت به ضروریان وارده، متخلفین را به مجازات اداری ذیل محکوم می‌کند: الف- توبیخ کتبی با درج در پرونده استخدامی ب- کسر حقوق و مزایا حداکثر یک سوم از یک ماه تا یک سال ج- انفصال موقت از یک ماه تا یک سال د- اخراج از محل خدمت ه- انفصال دائم از خدمات دولتی (الحاقی مصوب ۱۳۷۵/۵/۲۰)

علاوه بر این، بموجب تبصره ۳ ماده مذکور، رأی هیاتهای مستشاری در موارد بندهای «الف»، «ب» و «ج» قطعی و لازم الاجراست و در مورد بندهای «د» و «ه» در مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ در هیات مرکب از سه نفر از مستشاران، که در پرونده مطروحه سابقه رأی نداشته باشند، با تعیین رییس دیوان محاسبات کشور قابل تجدیدنظر می‌باشد. (الحاقی مصوب ۱۳۷۰/۵/۲۰)

از طرفی بموجب ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور آرای هیاتهای مستشاری ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ به محکوم علیه، از طرف وی و دادستان قابل تجدیدنظر است. مرجع تجدیدنظر منحصر

به موارد اعتراض رسیدگی و مبادرت به صدور حکم می‌نماید. حکم صادره قطعی است در صورتیکه رأی صادره هیاتهای مستشاری مستند به قبول محکوم علیه و دادستان باشد و یا حضوری بوده و ابلاغ نیز واقعی باشد، با انقضای موعد مذکور، این رأی قطعی و لازم‌الاجراست. مرجع رسیدگی به تقاضای تجدیدنظر محکمه صالحه‌ای است که تشکیل می‌شود از یک نفر حاکم شرع به انتخاب رییس قوه قضاییه و دو نفر از مستشاران به عنوان کارشناس به انتخاب رییس دیوان که در پرونده مطروحه سابقه نداشته باشند و محل تشکیل آن در تهران است.

در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب برای تجدیدنظرخواهی از احکام دادگاه‌ها دو مرجع پیش‌بینی شده بود، یکی استان و دیگری دیوان عالی کشور. این امر با توجه به اهمیت موضوع حکم مورد شکایت بوده است موضوع مذکور بدهتاً نادرست بوده است؛ چراکه دیوان عالی کشور را نمی‌توان در ردیف محاکم تجدیدنظر محسوب داشت؛ زیرا در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی ماهوی می‌شود و دادگاه مذکور خود به صدور حکم مبادرت می‌ورزد، درحالیکه دیوان عالی کشور فقط مرجع نقض و ابرام است و صلاحیت رسیدگی ماهوی ندارد که خوشبختانه در تصویب قانون آیین دادرسی جدید این دو مرجع یعنی تجدیدنظر و فرجام، در جایگاه خود قرار گرفتند. (شمس، ۱۳۸۷)

بموجب ماده ۳۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه‌ای، دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان می‌باشد.

بهرحال به دلالت تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور، که به نظر می‌رسد «تنها قانونی که در آن به حاکم شرع تصریح شده همین قانون است و بر خلاف نخستین رکن رسیدگی‌کننده دیوان محاسبات که به روش هیاتی و مرکب از سه مستشار است محکمه تجدیدنظر چنین ویژگی را ندارد بلکه در رأس آن حاکم شرع منصوب رییس قوه قضاییه می‌باشد که صلاحیت وی نیز منتزع از صلاحیت‌های مستشاری است» (اسماعیل پور، ۱۳۹۳) بموجب استفساریه این ماده مصوب سال ۱۳۶۵ «شرکت دو نفر از مستشاران الزامی بوده و محکمه بدون حضور آنان رسمیت ندارد؛ اما نظر مستشاران مشورتی بوده و مؤثر در حکم نخواهد بود ولی آنان موظف به اظهارنظر کتبی بوده و حاکم شرع بدون گرفتن نظر مشورتی مستشاران حکم نخواهد کرد» بموجب تبصره ۳ ماده ۲۳ و ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات در ساختار دیوان در واقع دو مرحله تجدیدنظر وجود دارد و طبق آیین رسیدگی دیوان محاسبات کلیه آرای قطعی صادره از هیاتهای مستشاری ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، از سوی محکوم‌علیه و دادستان در «هیاتهای مستشاری تجدیدنظر» قابل تجدیدنظر است و این رأی ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظر در محکمه تجدیدنظر است (ماده ۴۹ آیین رسیدگی دیوان محاسبات) به نظر می‌رسد تعارضی بین این مواد وجود دارد؛ اولاً درجایی از قانون دیوان محاسبات و آیین رسیدگی آن بغیر از تبصره ۳ ماده ۲۳ و ماده ۲۸ قطعی بودن آراء صادره از هیاتهای مستشاری اشاره نشده است ثانیاً هیچ‌گاه هیات مستشاری تجدیدنظر تشکیل نشده و پرونده‌ای به‌نحو مشروح آن مورد تجدیدنظر قرار نگرفته مگر در موارد نادر و اندکی، ثالثاً: از مفهوم و منطوق مآخذ مذکور ترتب ترتیب به ذهن نمی‌رسد؛ زیرا اطلاق لفظ «آرا هیاتهای مستشاری...» در



ماده ۲۸ قانون که متضمن قابلیت تجدیدنظر همه آراء صادره از هیاتهای مستشاری اعم از قطعی و غیر قطعی مندرج در تبصره ۳ ماده ۲۳ است؛ لذا اندراج ماده ۴۹ آیین رسیدگی که صلاحیت محکمه تجدیدنظر را مواجه با تخصیص نموده، مواجه با اشکال و مغایر با نص صریح قانون است. همچنین با توجه به اینکه تجدید نظر از آراء دیوان محاسبات در دیوان عدالت اداری - اگرچه منطقی و منصفانه به نظر نمی‌رسد - صورت نمی‌گیرد (رأی شماره ۱۷۰ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۰ دیوان عدالت اداری) بنابراین عدم تجدیدنظر در مرجعی مجزا از ساختار دیوان محاسبات از اصول دادرسی منصفانه به دور و احتمال تضییع حقوق افراد محتمل می‌باشد. زیرا اگر رویه مورد عمل آیین رسیدگی دیوان محاسبات ملاک قرار گیرد آرای که مجازات اداری آنها توبیخ، کسر حقوق و انفصال است در هیچ جایی مورد بازبینی قرار نخواهد گرفت یعنی نه تنها در محکمه تجدیدنظر بلکه در خود هیاتهای مستشاری تجدیدنظر هم قابلیت طرح مجدد نخواهد داشت؛ علی‌ایحال رویه عملی و صحیح تجدیدنظر از همه آراء در محکمه تجدیدنظر دیوان محاسبات مجری است.

در ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور، آراء هیات‌های مستشاری ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ به محکوم‌علیه و دادستان قابل تجدیدنظر می‌باشد. این محکمه به نظر می‌رسد که منحصراً به موارد اعتراض رسیدگی و مبادرت به صدور حکم می‌کند و حکم صادره نیز قطعی است. در انتهای این ماده عبارتی آورده شده که حاوی ابهام است؛ بدین شرح «در صورتی که رأی صادره هیاتهای مستشاری مستند به قبول محکوم علیه و دادستان باشد و یا حضوری بوده و ابلاغ نیز واقعی باشد با انقضای موعده مذکور این رأی قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود.»

از ظاهر این عبارت اینگونه استنباط می‌شود که قانون در این خصوص دارای ابهام بوده و محل شبهه است؛ زیرا آوردن این عبارت احتمالاً از باب عدم تجدیدنظر است. به این معنا که چنانچه از آراء هیاتهای مستشاری درخواست تجدیدنظر نشود، با وجود شرایطی قطعی خواهد بود که بنظر می‌رسد با تبصره ۳ ماده ۲۳ مغایرت دارد؛ مگر اینکه تجدیدنظر در دیوان محاسبات را دو مرحله‌ای بدانیم که در مرحله اول در هیاتی مرکب از سه نفر از مستشاران رسیدگی می‌شود که البته صرفاً شامل احکام منتهی به اخراج و انفصال دائم از خدمات دولتی است و در مرحله دوم قابلیت تجدیدنظر از همه آراء هیاتهای مستشاری اعم از توبیخ کتبی، کسر حقوق، انفصال موقت و اخراج از محل خدمت و انفصال دائم از خدمات دولتی است که در محکمه صالحه متشکله موضوع تبصره ۱ ماده ۲۸ قابل طرح است؛ لذا این شرط که آراء چنانچه مستند به قبول محکوم‌علیه و دادستان و یا حضوری و ابلاغ واقعی باشد با انقضای این موعده، قطعی می‌باشند؛ برای قطعیت آراء در صورت عدم تجدیدنظرخواهی عنوان گردیده است به این نحو محل شبهه است که اگر رأی صادره مورد قبول محکوم علیه و دادستان نباشد، آیا قطعی نخواهد بود. البته نقص و ابهام موجود اینجاست که قانونگذار نحوه قبول این دو شخص را در هیچ جا ذکر نکرده است؛ یعنی اینکه انجام کدام فعل، محمول بر قبول یا عدم قبول تلقی می‌گردد لذا اینکه آیا سکوت و عدم اقدام، عدم قبول رأی اصداری است یا خیر، محل چالش است، بعبارت دیگر آیا این مقامات باید قبول رأی صادره را از جانب خود اعلام کنند، یا عدم قبول خود را، که بنظر می‌رسد با ابهام روبروست؛ زیرا اعلام عدم قبول رأی و اعتراض به آن بمنزله

درخواست تجدیدنظر و طی مراحل آن است و اگر این محکوم علیه یا دادستان قبول یا عدم قبول (تجدیدنظر خواهی) خود را اعلام نکرده و سکوت کنند، آیا این رأی قطعی است یا خیر؟ اگرچه موضوعی است که در قانون راجع به آن حکمی ندارد، لیکن به نظر می‌رسد با آوردن عبارت «یا»، این فرض مقرون به صحت تلقی گردد که در صورت سکوت با وجود شرط دوم و عدم تجدیدنظرخواهی، رأی قطعی است؛ لذا چنانچه رأی صادره حضوری بوده و ابلاغ نیز واقعی صورت پذیرفته باشد، با اعتراض به رأی مذکور، مفروض مقنن قطعیت رأی اصداری است. بنابراین مفهوم مخالف عبارت مذکور مشعر بر اینکه در صورت عدم وجود شروط صدرالذکر، رأی قطعی تلقی نمی‌گردد بعبارتی آراء صادره از هیاتهای مستشاری که حضوری نبوده و ابلاغ واقعی هم نشده باشد و مستندی هم دال بر قبول آن‌ها از سوی دادستان یا محکوم علیه وجود نداشته باشد، قطعی نخواهند بود و همچنین زمانی جهت قطعیت آن‌ها اعلام نگردیده لکن در تبصره ۲ این ماده تکلیف آرای که ابلاغ واقعی آن‌ها میسر نباشد و همچنین در مورد آرای غیابی، روشن شده است با انقضای موعد مقرر در ماده ۲۸ این قانون، دادستان مکلف است رأی را با اظهارنظر خود به مرجع تجدیدنظر ارسال کند تا اعلام قطعیت نماید. هرچند مفهوم دیگر عبارت قانونگذار این جمله اینست که با فرض عدم رعایت شروط صدرالاشاره و یا عدم اعلام قطعیت آراء توسط محکمه تجدیدنظر، سالهای سال آراء صادره هیاتهای مستشاری قابلیت تجدیدنظر خواهند داشت که با توجه به تحمیل هزینه دادرسی بر بیت‌المال و اشخاص نقص وارده آشکار بنظر می‌رسد. مطلب صدرالذکر انتفای مرورزمان - که در راستای قطع دعاوی و فیصله آن مؤثر است - به ذهن می‌رساند.

۳- اشخاص ذینفع در تجدیدنظرخواهی

کسانی که در محاکم عمومی حق درخواست تجدیدنظر دارند عبارت‌اند از: ۱- طرفین دعوا ۲- وکلا ۳- نمایندگان قانونی طرفین دعوا (ماده ۳۳۵ آیین دادرسی مدنی) این اشخاص در صورتی می‌توانند تجدیدنظرخواهی نمایند که کلاً یا جزئاً در دعوی مرحله نخستین محکوم شده باشند و صرفاً نسبت به آن قسمت از رأی که مبنی بر محکومیت آن‌ها باشد حق تجدیدنظر دارند. در حقیقت «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع رسیدگی به دعوا را در برابر قانون درخواست نموده باشند». (ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی) که در این خصوص دادگاه تجدیدنظر و دعوای تجدیدنظر هم مشمول این حکم است. (شمس، ۱۳۸۷)

وکلا یا اصحاب دعوا، نمایندگان قانونی آن‌ها اعم از ولی، قیم، وصی و یا مدیر شرکت محکوم‌علیه حق تجدیدنظر دارند؛ لکن اشاره‌ای به قائم‌مقامان اصحاب دعوا نشده است درحالیکه وارث، منتقل‌الیه و مدیر تصفیه نیز علی‌القاعده باید حق تجدیدنظرخواهی داشته باشند.

موضوع در مقایسه با قانون دیوان محاسبات کشور متفاوت است، بموجب ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور صرفاً از تاریخ ابلاغ رأی صادره، از طرف محکوم‌علیه و دادستان قابلیت تجدیدنظرخواهی وجود دارد و در ماده ۴۹ آیین رسیدگی هم صاحبان حق تجدیدنظر همین دو شخص می‌باشند. درحالیکه به مقتضای اجرای اصل ۳۵ قانون اساسی حضور وکیل و اقدامات او،

قائم مقام و نمایندگان قانونی در مراحل رسیدگی منعی نباید داشته باشد، معهذا قدرمیتین آنست که با توجه به ماهیت پرونده‌های مطروحه در دیوان، اقتضاء دارد روسای دستگاه‌های اجرایی شخصاً و یا با استفاده از نمایندگان حقوقی یا وکلای خود (قانون اصلاح حمایت قضایی از کارکنان دولت) جهت دفاع از حقوق خود و دستگاه مربوطه در صورت صدور حکم علیه آن‌ها قادر به ارائه درخواست تجدیدنظر باشند.

در آیین دادرسی مدنی خواهان، خوانده و وکلاء و نمایندگان قانونی آن‌ها حق تجدیدنظر دارند، اما در آیین دادرسی کیفری محکوم علیه و وکیل یا نماینده قانونی او، شاکی یا مدعی خصوصی و یا وکیل یا نماینده قانونی آنان و دادستان از جهت برائت متهم، عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات، دارای حق تجدیدنظر می‌باشند. در دیوان محاسبات کشور بموجب صراحت ماده ۲۸ قانون و ماده ۴۹ آیین رسیدگی، دادستان صرفاً در مورد برائت خوانده یا خواندگان، حق درخواست تجدیدنظر را دارد و از باب عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات، نمی‌تواند درخواست تجدیدنظر بدهد؛ در حالیکه اگرچه ماهیت رسیدگی دیوان جزایی نمی‌باشد و مجازات اداری مندرج در ماده ۲۳ این قانون هم، به شدت برخی از مجازات‌های کیفری اعم از حبس یا قصاص یا اعدام و... نمی‌باشد، لکن درج این اختیار و پیش‌بینی آن در آیین رسیدگی در برخی موارد راهگشا خواهد بود و حتی به نظر می‌رسد از الزامات باشد که رویه عملی در برخی موارد گستره اختیارات دادستان را به درستی، بیش از مورد مذکور ملحوظ می‌دارد.

علی‌ایحال نکته حائز اهمیت در این بند اشاره به قانون حمایت قضایی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح می‌باشد که تمام وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های دولتی، مؤسسات و نهادهای عمومی دولتی و غیردولتی و دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر نام و نیروهای مسلح را مکلف به ارائه خدمات حقوقی به کارکنان خود در زمان حیات و یا وارث درجه اول آنان پس از فوت در دعواهایی که از انجام وظیفه آنان ناشی می‌شود یا به نحوی با وظایف ایشان مرتبط است، نموده و در تبصره ۱ آن کارکنانی که دستگاه‌های دولتی از آنان شاکی باشند را از شمول حکم صادره مستثنی نموده است. در ماده ۸۸ قانون مدیریت خدمات کشوری به صراحت کارمندان دستگاه‌های اجرایی را به مناسبت انجام وظایف و مسئولیت‌های قانونی خود در برابر شاکیان مورد حمایت قضایی قرار داده و دستگاه‌های اجرایی را مکلف کرده به تقاضای کارمندان برای دفاع از انجام وظایف آن‌ها با استفاده از کارشناسان حقوقی خود یا گرفتن وکیل حمایت قضایی نمایند. که با آیین رسیدگی دیوان محاسبات مغایر است زیرا محل تأمین اعتبار را محدود نموده همچنین با توجه به الزام انطباق آیین‌نامه با قانون شکی در لزوم نقض ماده به نظر نمی‌رسد و با توجه به تأخر تصویب قانون مدیریت خدمات کشوری و حکم عام این ماده که با فلسفه مقرر در اصل ۳۵ قانون اساسی سازگارتر به نظر می‌رسد شاید تصویب ماده ۴۱ آیین رسیدگی دیوان محاسبات تا حدودی، علاوه بر نقض قانون اساسی ناقض حقوق بشر تلقی گردد. اگرچه شاید بتوان عدم شمول قانون مدیریت خدمات کشوری را بر دیوان محاسبات با استناد به ماده ۱۱۷ آن مورد ایراد قرار داد لکن «در بند ۳ قسمت (ب) و (د) از ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی چنین مقرر شده است: «هرکس متهم به ارتکاب

جرمی بشود... وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد... در محاکمه حاضر شود و شخصاً یا به وسیله وکیل خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن یک وکیل به اطلاع او داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضا نماید از طرف دادگاه راساً برای او وکیلی تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت» (هاشمی، ۱۳۹۲) اقتضا دارد محدودیت حضور وکیل و ممانعت از دفاع وی مرتفع گردد زیرا علاوه بر موارد پیش گفته قانون حمایت قضایی از کارکنان دولت صرفاً ناظر بر استفاده از کارشناسان حقوقی است در حالیکه قانون مدیریت خدمات کشوری بکارگیری وکیل را هم به صراحت عنوان نموده است که به جهت عدم سوءاستفاده خواندگان در دیوان محاسبات - با توجه به اینکه اصولاً مقامات مجاز در خرج کردن می‌باشند - عدم تحمیل هزینه تخلیفات ایشان بر بیت‌المال و اعتبارات عمومی بهتر بود موارد نادر امکان پرداخت از هزینه عمومی در موارد اعسار و یا بویژه در مواردی که دستگاه محکوم به جبران یا استرداد گردیده پیش‌بینی می‌گردید که در واقع مواردی غیر از آن شامل پرداخت هزینه شخصی وکیل می‌گردد.

۴- مهلت تجدیدنظر

مهلت درخواست تجدیدنظر نسبت به آراء صادره از محاکم عمومی برای اشخاص مقیم ایران ۲۰ روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور ۲ ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت وخواهی می‌باشد. (مهلت وخواهی از احکام غیابی برای کسانی که مقیم کشورند بیست روز و برای کسانی که خارج از کشور اقامت دارند دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی خواهد بود مگر اینکه معترض ثابت نماید عدم اقدام به وخواهی در این مهلت به دلیل عذرموجه بوده است) در صورت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی و ورشکستگی یا حجر یا فوت یا زوال سمت اشخاصی که به نمایندگی از قبیل ولایت یا قیمومت و یا وصایت در دعوا دخالت داشته‌اند قبل از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی، مهلت از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد محجور به قیم و در صورت فوت به وراث یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وارث شروع می‌شود. بموجب تبصره ماده ۴۷ آیین دادرسی مدنی مهلت تجدیدنظرخواهی افراد مقیم خارج از کشور که وکیل مقیم در ایران دارند، همان بیست روز می‌باشد که این حق در قانون دیوان محاسبات کشور (ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور) بیست روز از تاریخ ابلاغ به محکوم‌علیه و دادستان مقرر گردیده لیکن در مورد وخواهی همراه با سکوت است و البته در ماده ۵۰ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور مقرر شده در صورت عدم وخواهی و انقضای مهلت بیست روز رأی صادره به موجب ماده ۲۸ قابل تجدیدنظر می‌باشد. یعنی نسبت به آراء غیابی در صورت عدم استفاده از ساز و کار وخواهی، عملاً ۴۰ روز فرصت تجدیدنظر مقرر شده است. این درحالیست که عدم پیش‌بینی مهلت ۲ ماه برای افراد مقیم خارج مستند به ماده ۱۰۰۷ قانون مدنی که اقامتگاه مأموران دولت را محلی که در آنجا مأموریت ثابت دارند می‌داند در حالیکه فرض قطع رابطه استخدامی در اثر اخراج، انفصال و استعفا امکان‌پذیر و کسب تابعیت خارجی متصور است همچنین برخی از سفرا یا نمایندگان یا کارکنان شرکت‌های دولتی که حسب شغل خود در خارج



از ایران در حال انجام وظیفه هستند لذا عدم پیش‌بینی مورد نقیصه‌ای بر موارد پیش‌رو خواهد بود. البته در تبصره ۲ ماده ۴۸ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور ابلاغ آراء صادره درباره خوانده مقیم خارج از کشور از طریق وزارت امور خارجه پیش‌بینی شده که قطعاً احتساب فاصله و بعد مکان در زمان و مهلت تجدیدنظر مؤثر می‌باشد که متأسفانه مورد تدقیق قرار نگرفته است.

۵- رد دادرس

از جمله موارد رد دادرس قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرس با اصحاب دعوا، رابطه قیمومت یا مخدومیت، مباشرت یا تکفل امور طرفین، وارث بودن دادرس، اظهارنظر دادرس در موضوع بعنوان دادرس یا داور، کارشناس یا گواه، طرح دعوی جزایی و حقوقی با طرفین و نفع شخصی است که سبب امتناع دادرس از رسیدگی می‌باشد، کمالینکه امکان طرح این ایرادها از سوی طرفین دعوا نیز وجود دارد؛ (ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی مدنی) در حالیکه این موضوع در قانون دیوان محاسبات کشور مسکوت رها گردیده است. لذا اعمال سلايق که در برخی موارد از جمله اظهارنظر دادرس در موضوع مطروحه که بعضاً برخی از ورود ممانعت می‌نمایند و برخی دیگر نه و در سایر موارد، تاکنون موردی جهت ممانعت از ورود مشاهده نگردیده که بموجب ماده ۳۰ قانون دیوان محاسبات کشور رسیدگی به پرونده‌های هیاتهای مستشاری و محکمه تجدیدنظر دیوان محاسبات تابع آیین دادرسی نبوده و علیرغم مضی قریب به سی سال‌واندی از تصویب قانون دیوان محاسبات هنوز قانون آیین رسیدگی مدون و کاملی وجود ندارد و صرف وجود آیین‌نامه مصوب هیات عمومی دیوان محاسبات کشور مورخ ۱۳۹۳/۶/۱۰ که همان نقایص قانون را مکرر دارد کفایت از امر نمی‌کند. اگرچه چراغ راهی جهت اصلاح خواهد بود؛ علی‌ایحال در بند «ج» ماده ۴۴ آیین‌نامه صدرالاشاره، نکته‌ای بسیار جالب‌توجه، مذکور افتاده که «مستشاران» باید به محض اطلاع از وجود قرابت نسبی یا سببی تا درجه دوم از طبقه سوم با خوانده در دادخواست، همچنین داشتن سابقه حسابرسی یا رسیدگی نسبت به موضوع در مقام حسابرس، دادیار، معاون دادستان و یا مستشار همراه با اظهارنظر کارشناسی در پرونده مطروحه و اینکه در زمان رسیدگی به پرونده احد از بستگان نسبی مستشار تا درجه اول از طبقه دوم، از مدیران بلافصل تحت‌امر خوانده باشد و یا سمت معاونت یا مشاوره وی را بر عهده داشته باشد، از رسیدگی امتناع نموده و مراتب را به رئیس کل دیوان محاسبات کشور اعلام نمایند. تخفیف مقرر در بند «الف» آیین‌نامه مبحث‌عنه که قرابت سببی یا نسبی تا درجه دوم از طبقه سوم را مشمول منع دانسته، مشخص نمی‌باشد. همچنین عدم درج رابطه مخدومیت، قیمی و... که در آیین دادرسی مدنی به صراحت عنوان شده، منطقی به نظر نمی‌رسد چه بسا در صورت وجود این موانع که در امور مدنی موجبات تضییع حقوق اشخاص را فراهم می‌آورد و به درستی در آیین دادرسی مدنی تصریح شده عدم پیش‌بینی آن در آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور موجبات تضییع حقوق بیت‌المال را بوجود آورد و عدم ایفاء وظایف دیوان مندرج در ماده ۱ قانون دیوان مفروض می‌باشد بعلاوه بند «ج» ماده فوق‌الاشاره صرفاً زمانی که احد از بستگان نسبی تا درجه اول از طبقه دوم از مدیران بلافصل تحت امر خوانده باشد و یا سمت معاون یا مشاور وی را داشته

باشد، مشمول حکم است؛ درحالیکه عدم تعیین ارتباط همسر و بستگان سببی که به ظن قوی در رأی مستشار ممکن است تأثیر داشته باشد، مواجه با تردید است و نیز اگر این رابطه برعکس می‌بود، عبارتی اگر بستگان سببی یا نسبی از مدیران بلافصل و مقام مافوق خوانده هم باشند، احتمال وجود شائبه هست؛ چه رسد به اینکه دایره این مطلب تا این اندازه محدود، آن هم به درجه اول از طبقه دوم منتهی شده باشد که قدری (البته نه لزوماً) تأمین سلامت آراء را مواجه با تردید می‌نماید همه این موارد مطروحه درخصوص حاکم شرع نیز وجود دارد. به فرض رفع این مباحث، با توجه به اینکه حاکم شرع (تبصره ۱ ماده ۲۸) یک نفر است و علی البدل و عضو جانشین هم ندارد، قوت ایرادات وارده بیشتر به نظر می‌رسد. از سوی دیگر مستفاد از متن ماده ۴۴ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور این ایراد به تشخیص خود مستشار احاله شده است و احتمال ایراد آن از سوی خواندگان متصور نیست که از دیگر نواقص ماده به شمار می‌رود که رفع آن در اصلاحات بعدی حتمی به نظر می‌رسد. اگرچه اطلاق عبارت «مستشاران باید به محض اطلاع از رسیدگی امتناع کنند» که نحوه اطلاع مشخص نمی‌باشد لذا ایراد از سوی خوانده و دادستان و ... نیز متصور است که تا حدودی نقیصه مطروحه را مرتفع می‌نماید. هرچند ضمانت اجرای آن تصریح نگردیده به عبارتی در صورتی که مستشار مطلع گردد از هر طریق ممکن؛ لکن به تکلیف خود مبنی بر امتناع از رسیدگی عمل ننماید یا اینکه ایراد وارده را مقرون به صحت تشخیص ندهد موارد مهم و مبهمی است که تعیین موارد و انواع و ضمانت اجرا و... در تدوین قانون آیین رسیدگی دیوان الزامی است.

۶- دلایل تجدیدنظرخواهی

از جمله دلایل تجدیدنظر در محاکم عمومی، اشتباه قاضی (الف- خود قاضی متوجه اشتباه گردد ب- مقامات مندرج در تبصره ۱ ماده ۳۲۶ (این ماده حذف شده است) متوجه اشتباه قاضی گردند) ج- عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی، د- دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد، کلیه احکام در دعاوی غیرمالی، حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد و همچنین قرارها (در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد) از جمله ابطال یا رد دادخواست، رد یا عدم استماع یا سقوط دعوا و عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا (قانون آیین دادرسی مدنی، باب چهارم، مواد ۳۲۶-۳۲۹) می‌باشد (رجوع کنید به: شمس، ۱۳۸۷) درحالیکه اطلاق ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور (بالحاظ نکته مندرج در بند ۱-۶- در مورد ماده ۴۹ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور) هیچ جهت یا دلیلی برای این امر در تجدیدنظر در دیوان محاسبات مقرر ننموده و به اصطلاح مشروط نمی‌باشد؛ همچنین با توجه به اینکه قرارهای صادره در هیاتهای مستشاری، صرفاً انواع محدودی (ارجاع امر به کارشناس، رفع نقص) را شامل شده و اصولاً به خواندگان ابلاغ نمی‌گردد، تجدیدنظر از آنها منتفی است. (رجوع کنید به: «اسماعیل پور، ۱۳۹۳) که متعاقباً مورد مذاقه قرار می‌گیرد.



۷- موانع رسیدگی

از جمله ایرادات و موانع رسیدگی علاوه بر عدم صلاحیت دادگاه و این ادعا که دعوای مطروحه سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا یا قائم مقام آن‌ها هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر گردیده (ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی)، خواهان در دعوا ذی‌نفع نباشد، دعوا خارج از موعد قانونی مطرح شده باشد و ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید که دادگاه مکلف است قبل از ورود در ماهیت دعوا نسبت به ایرادات و اعتراضات وارده اتخاذ تصمیم و در صورت رد به ماهیت رسیدگی کند؛ در صورتیکه اگر ایرادات تا جلسه اول دادرسی اعلام نشده باشد، دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد. در ذیل مواردی از ایرادات مطروحه در آیین دادرسی درج می‌گردد:

۱- از جمله موارد احکام قابل نقض در دادگاه‌های عمومی و در دعوای حقوقی اشتباه قاضی (ماده ۳۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی) است؛ اعم از اینکه خود قاضی یا مقامات دیگری (مستند به ماده ۳۲۶) متوجه اشتباه وی گردند و این مطلب به مبحث پنجم آیین دادرسی مدنی مربوط به تصحیح رأی که آورده «هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه از جمله موارد احکام قابل نقض در دادگاه‌های عمومی و در دعوای حقوقی اشتباه قاضی اعم از اینکه خود قاضی یا مقامات دیگری متوجه اشتباه قاضی گردند، اگرچه قابلیت تفسیر موسع را داراست که هم این موارد و هم سایر موارد را در بر بگیرد که در ماده ۳۲ قانون دیوان محاسبات کشور تصحیح و رفع آراء هیاتهای مستشاری و احکام دادگاه تجدیدنظر با هیات یا دادگاه صادرکننده رأی یا حکم دانسته و ماده ۶۲ آیین رسیدگی دیوان و دو تبصره ملحق با آن مقرر می‌دارد: «در صورتی که رأی صادره دارای ابهام یا نیازمند اصلاح باشد دادستان یا نماینده وی مورد ابهام را دقیقاً مشخص و مراتب را جهت رفع ابهام و اصلاح رأی به مرجع صدور آن منعکس می‌کند رأی اصلاحی صادره و تصمیم متخذه مرجع رسیدگی ملاک عمل خواهد بود و در صورتی که در استناد به مواد قانونی و میزان یا مدت مجازات و محاسبه ضرروزیان از سوی مرجع صدور رأی اشتباهی رخ دهد لیکن به اساس رأی لطمه‌ای وارد نسازد دادستان یا نماینده وی درخواست اصلاح می‌نمایند که مرجع صادرکننده رأی مکلف است ظرف ده روز اتخاذ تصمیم نماید.» و «اولاً ماده معنون حکم ماده ۳۲ قانون دیوان محاسبات را مواجه با محدودیت نموده زیرا با توجه به مشروح مذاکرات و متن ماده قانونی رأی هیاتهای مستشاری و حکم دادگاه تجدیدنظر قائل به تفکیک گردیده که در ماده ۶۲ آیین رسیدگی دیوان و تبصره‌های آن صرفاً آراء صادره از هیاتهای مستشاری مورد حکم قرار گرفته و محکمه تجدیدنظر از شمول ماده خارج شده است اگرچه قطعاً قصد واضعین آن نمی‌باشد؛ لکن عبارات بکار گرفته شده صحیح نیست همچنین عبارت «نیازمند اصلاح باشد» مغایر ماده ۳۲ قانون دیوان محاسبات کشور به نظر می‌رسد که صرفاً تصحیح و رفع ابهام رأی و حکم ملاک عمل است لیکن این عبارت دست مرجع صدور رأی جهت ورود مجدد و در نتیجه نقض قاعده فراغت از رسیدگی و اعتبار امر مختومه را به نظر می‌رساند که از موارد تغایر آیین‌نامه با قانون است لذا موارد تصحیح در جایی مصداق می‌یابد که اشتباهی صورت گرفته باشد نه در همه موارد لذا تکرار ماده قانونی با نواقص بسیار زمینه‌ساز عدول از قانون خواهد گردید که تعیین

و تعین اشتباهاتی که می‌تواند مشمول حکم واقع شود، الزامی است. تبصره دو این ماده فرجه زمانی را که مرجع صادرکننده رأی باید اتخاذ تصمیم نماید مشخص نموده صرف‌نظر از حسن این مطلب که موجب عدم اطاله دادرسی و الزام به تعیین تکلیف در مدت مقرر است در صورت عدم امکان اتخاذ تصمیم در مدت ده روز هیچ ضمانت‌اجرائی پیش‌بینی نگردیده است. همچنین در مواردی که امکان اتخاذ تصمیم به دلیل ماهیت و محتوای مورد مطروحه وجود نداشته باشد نحوه تمدید واعطاء مهلت زمانی دیگر مشخص نمی‌باشد که به نظر می‌رسد از نواقص آیین‌نامه مورد بحث باشد.

۲- ادعای عدم صلاحیت قاضی صادرکننده رأی یا عدم صلاحیت دادگاه در آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی گردیده (ماده ۳۲۹) لذا اشخاص خصوصی می‌توانند از جمله ایرادات و موانع رسیدگی در مراحل مختلف از تجدیدنظر عدم صلاحیت قاضی و یا عدم صلاحیت دادگاه اعم از صلاحیت ذاتی و نسبی را مطرح کنند. یعنی اینکه اولاً دعوا در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب است مگر در موارد تعیین شده در قانون، ثانیاً دعوا در حوزه قضایی اقامتگاه خوانده اقامه شود و در صورت عدم اقامت در ایران در محل سکونت موقت خوانده یا مالکیت اموال غیرمنقول و در صورت عدم آن‌ها خواهان در دادگاه محل اقامت خود اقامه خواهد نمود (ماده ۱۰-۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی) این مهم در قانون دیوان محاسبات کشور مغفول واقع شده است و به صراحت محل تشکیل هیاتهای مستشاری مشخص نمی‌باشد. صرفاً ماده ۱۰ آن، مقر دیوان محاسبات کشور را در تهران و تشکیلات آن در مراکز استان‌ها مقرر نموده و تبصره ماده ۲۸ آن به صراحت مرجع رسیدگی به تقاضای تجدیدنظر را محکمه صالحه متشکله «در تهران» قرار داده است لذا شاید استنباط اینکه هیاتهای مستشاری هم امکان تشکیل در مراکز استان‌ها را دارند، محتمل به نظر برسد لکن با توجه به ماده ۱۶ و نحوه انتخاب مستشاران و تعداد هیاتهای مستشاری، احتمال تأسیس در استان‌ها منتفی می‌گردد. لذا قریب به یقین همان تهران است.

در صورت ارتکاب تخلفات موضوع ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور احتمال ایراد به صلاحیت دادگاه که در آیین دادرسی مدنی مذکور است در دیوان محاسبات منتفی است؛ اگرچه در مبحث دولتی یا غیردولتی بودن و استفاده از بودجه عمومی یا اعتبارات داخلی دستگاه‌ها، نظر به اصول ۵۴-۵۵ قانون اساسی بحث صلاحیت ممکن است، مصداق یابد.

۳- اولاً بموجب تبصره ۲ ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور هیاتهای مستشاری در صورت احراز وقوع «جرم» صرف‌نظر از تعریف و مبادی جرم و اینکه آیا هیاتها صلاحیت احراز آن را دارند یا خیر-باید مراتب را به مراجع قضایی صالح اعلام نمایند. ثانیاً بموجب رأی شماره ۲/۱۰/۶۲/۶ مورخ ۸۵/۴/۴ هیات عمومی دیوان محاسبات در خصوص تخلف از قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳ در صورتی که جنبه مالی نداشته باشد، بر اساس ماده ۲۵ اقدام می‌شود. ثالثاً ماده ۲۵ مقرر می‌دارد هرگاه دیوان محاسبات ضمن انجام وظایف به یکی از جرائم عمومی برخورد نماید، از طریق دادستان دیوان موضوع را برای تعقیب به مراجع قضایی اعلام می‌کند. لذا نظر به صلاحیت خاص دیوان محاسبات صرفاً موارد معینه در ماده ۲ و تبصره آن و ماده ۲۳ در صلاحیت این مرجع می‌باشد از همه مهم‌تر اینکه این رد صلاحیت از سوی خود دیوان اعم از هیاتهای مستشاری یا

قسمت‌های دیگر مطرح می‌گردد برخلاف آیین دادرسی مدنی که اصولاً خوانده اعم از شخص حقیقی یا حقوقی خصوصی و بعضاً عمومی نسبت به طرح آن اقدام می‌کنند. همچنین با توجه به انحصاری بودن هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات طرح عدم صلاحیت محلی عقیم خواهد ماند.

۴- ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق تصرف عدوانی و... در دادگاه حوزه مال غیرمنقول قابل پیگیری است اگرچه خوانده در آن حوزه مقیم نباشد درحالیکه مستند به مواد صدرالذکر قانون محاسبات کلیه تخلفات موضوع این قانون اعم از اینکه مربوط به اموال منقول، غیرمنقول، قراردادهای و... همگی در هیاتهای مستشاری متمرکز در تهران قابل طرح است که تبعا تجدیدنظر در همه این موارد در محکمه صالحه‌ای است که در تهران تشکیل است.

۴- باتوجه به صراحت تبصره ماده ۲ قانون دیوان محاسبات «هر واحد اجرایی که بر طبق اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی مالکیت عمومی بر آن‌ها مترتب بشود مشمول رسیدگی دیوان می‌باشد. لذا دادستان که بموجب مواد ۱۳ و ۱۴ قانون پیش‌بینی می‌شود جهت حسابرسی یا رسیدگی کلیه حسابهای درآمد و هزینه و سایر دریافت‌ها و پرداخت‌ها و نیز صورت‌های مالی دستگاه‌ها از نظر مطابقت با قوانین و مقررات مالی و سایر قوانین مربوط و لازم‌الاجرا اقدام می‌کند در آیین دادرسی مدنی همواره خواهان اعم از شخص حقیقی یا حقوقی خصوصی تلقی می‌گردد یا درحالیکه شخص عمومی باشد در چارچوب صلاحیت خاص قانون دیوان محاسبات عمومی قرار نخواهد داشت.

۸- مهلت ارائه درخواست تجدیدنظر

دادخواست تجدیدنظر (ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی) ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا به دفتر بازداشتگاهی که محکوم‌علیه در آنجا توقیف است تسلیم می‌شود. هر کدام از این مراجع شماره ثبت می‌دهد که مبنای دادخواست تجدیدنظر همان تاریخ است. در صورت ارائه دادخواست به دفتر بازداشتگاه و مرجع تجدیدنظر، آن‌ها دادخواست را به دادگاه صادرکننده رأی می‌فرستند تا در صورت ارائه در مهلت قانونی، مدیر دفتر دادگاه بدوی پس از تکمیل آن پرونده را به مرجع تجدیدنظر ارسال کند. در صورت ارائه خارج از مهلت یا عدم رفع نقص در مهلت قانونی، به موجب قرار دادگاه صادرکننده رأی بدوی، رد می‌شود. این قرار ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ در مرجع تجدیدنظر قابل اعتراض است؛ لذا رأی دادگاه تجدیدنظر در این خصوص قطعی است. دادگاه باید قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع آن را مشخص نماید. این امر مانع از آن نیست که در صورت قطعی اعلام کردن رأی - در صورت قابلیت تجدیدنظرخواهی - طرفین درخواست تجدیدنظر نمایند. بموجب ماده ۳۰ قانون دیوان محاسبات کشور دفتر دیوان مرجع اجرای دستورات هیاتهای مستشاری و محکمه تجدیدنظر جهت تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ اوقات و آراء مقرر گردیده است و بنابر رویه معموله نیز درخواست تجدیدنظر به دفتر دیوان ارجاع می‌گردد و هیاتهای مستشاری نقشی در تکمیل یا روند دریافت درخواست‌های واصله ندارند.

۹- جهات پذیرش عذر موجه تجدیدنظرخواهی

در صورت عدم ارائه دادخواست تجدیدنظر در مهلت قانونی، متقاضی باید ابتدا عذر و دلیل تأخیر را به دادگاه صادرکننده رأی بدهد. دادگاه اول باید این دلیل و عذر را بررسی کند، در صورت وجود عذر موجه، دادخواست را می‌پذیرد.

جهات عذر موجه (ماده ۳۰۶ آیین دادرسی مدنی) عبارت‌اند از مرض مانع حرکت، فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد، حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست در مهلت مقرر ممکن نباشد، توقیف یا حبس بودن به نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست تقدیم کرد (این معاذیر در صورت عدم ارائه وخواهی در مهلت مقرر نیز مجری است) جهات عذر نامبرده شده نیاز به توضیح ندارد. البته در مورد بعضی از آن‌ها امکان توکیل وجود دارد (مرضی که مانع حرکت است)، لذا در صورت عدم پیش‌بینی مشکلی بوجود نمی‌آید. مفاد ۳۳۶ قانون آیین دادرسی مدنی دلالت بر این دارد که در صورت حدوث یکی از علل و معاذیر موجه، مهلت جدید برای تجدیدنظر شروع می‌شود. (ملاک مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ و تبصره ماده ۴۹۰) درحالی‌که در جایی از قانون و آیین رسیدگی دیوان جهات عذر موجه لحاظ نشده که با توجه به عدم امکان استناد به قانون آیین دادرسی مدنی، احتمال تضییع حقوق وجود دارد.

در تبصره ۲ ماده ۴۰ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور عبارت «درخواست موجه» آورده شده که تبادر همان عذر موجه به ذهن بعید نمی‌باشد. در این ماده تجدید جلسه رسیدگی در صورت عدم ابلاغ وقت رسیدگی به خواننده یا خواندگان یا قائم‌مقام قانونی آن‌ها برای یکبار ممکن دانسته شده، به این نحو که در صورت ارائه درخواست موجه نامبردگان، امکان احاله به جلسه بعدی نیز وجود دارد، البته در جایی علل درخواست موجه را بیان ننموده و در سایر موارد از جمله امکان طرح درخواست موجه در عدم تجدیدنظرخواهی در مهلت مقرر مسکوت رها گردیده که از وظایف ذاتی آیین رسیدگی، رفع آن است که امید است در تدوین قانون آیین رسیدگی در دیوان مورد توجه قرار گیرد.

۱۰- جهات تجدیدنظرخواهی

جهات تجدیدنظر در قانون آیین دادرسی مدنی عبارت‌اند از: (ماده ۳۴۸ آیین دادرسی مدنی)
الف- ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه ب- ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی ج- ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی د- ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی

مرجع تجدیدنظر فقط به آنچه مورد رسیدگی و حکم در مرحله نخستین بوده و مورد تجدیدنظرخواهی است، رسیدگی می‌کند و اگر در درخواست تجدیدنظر جهات دیگر هم وجود داشته باشد، به آن هم رسیدگی می‌شود.

عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر نخواهد بود. در این موارد دادگاه تجدیدنظر به

دادخواست‌دهنده اخطار می‌کند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام کند. در صورت عدم اقدام و عدم احراز سمت دادخواست‌دهنده، دادگاه رأی صادره را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌کند.

چنانچه دادگاه تجدیدنظر در رأی بدوی غیر از اشتباهاتی از قبیل اعداد، ارقام، سهو قلم، مشخصات طرفین و یا از قلم‌افتادگی در آن قسمت از خواسته که به اثبات رسیده اشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن اصلاح رأی را تأیید می‌کند.

اگر دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی را فاقد صلاحیت محلی یا ذاتی بداند، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد. در این قسمت (عدم صلاحیت ذاتی و نسبی را مقنن در یک سطح و درجه از اهمیت قرار داده است. درحالی‌که به موجب قسمت اخیر ماده ۵۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق «عدم صلاحیت نسبی دادگاه بدوی اعم از اینکه در مرحله نخستین ایراد به صلاحیت شده یا نشده باشد، موجب فسخ رأی پژوهش‌خواسته از این جهت نیست») (واحدی، ۱۳۸۳) در صورتی که دادگاه تجدیدنظر اعتراض و شکایت تجدیدنظرخواه را نسبت به حکم یا قرار تجدیدنظرخواسته مردود و ناوارد تشخیص دهد، حکم یا قرار موصوف را عیناً تأیید و پرونده را به دادگاه بدوی اعاده خواهد کرد، ولی در صورتی که ادعای تجدیدنظرخواه را وارد تشخیص دهد، به ترتیب زیر عمل می‌کند: (واحدی، ۱۳۸۳)

الف - اگر قرار مورد شکایت را مطابق با موازین قانونی بداند تأیید می‌کند؛ در غیر اینصورت پس از نقض برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادرکننده قرار عودت می‌دهد.

ب- چنانچه حکم صادره از دادگاه بدوی مورد تجدیدنظرخواهی واقع شده باشد، حکم مزبور فسخ و دادگاه تجدیدنظر رأساً حکم مقتضی صادر خواهد کرد. (ماده ۳۵۸ آیین دادرسی مدنی) قرار تحقیق و معاینه محل در دادگاه تجدیدنظر توسط رئیس یا به دستور او توسط مستشاران شعبه اجرا می‌شود و چنانچه محل اجرای قرار در شهر دیگر همان استان باشد، از دادگاه محل و اگر در حوزه قضایی استان دیگر باشد با اعطای نیابت قضایی به دادگاه محل درخواست اجرا می‌نماید. در مواردی که مبنای رأی فقط گواهی گواه یا معاینه محل باشد، توسط قاضی صادرکننده رأی انجام خواهد شد مگر اینکه گزارش مورد وثوق دادگاه باشد. مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود، در تجدیدنظر هم رعایت می‌شود؛ مگر بموجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد. غیر از طرفین دعوا یا قائم مقام آن‌ها کس دیگری حق ورود در تجدیدنظر را ندارد، مگر بموجب قانون. چنانچه دادگاه تجدیدنظر ادعای تجدیدنظرخواه را موجه بداند، رأی بدوی را نقض و رأی مقتضی می‌دهد؛ در غیر اینصورت با رد درخواست و تأیید رأی پرونده را به دادگاه بدوی اعاده می‌کند. رأی دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مورد استفاده غیر طرفین تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که به اشخاص دیگر مشمول رأی بدوی هم تسری می‌یابد. هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه تجدیدنظر سهو یا اشتباهی رخ دهد، همان دادگاه با رعایت ماده ۳۰۹ آن را اصلاً ح خواهد کرد (ماده ۳۰۹) اگر در تنظیم رأی یا نوشتن سهو قلم رخ دهد، اگر تجدیدنظر نشده باشد، دادگاه راساً یا به درخواست ذی‌نفع رأی را تصحیح می‌کند رأی تصحیحی به طرفین ابلاغ می‌شود

تسلیم رونوشت رأی اصلی بدون رونوشت رأی تصحیحی ممنوع است.

ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست و این موارد ادعای جدید نیست:

۱- مطالبه قیمت محکوم به که عین آن موضوع رأی بدوی بوده و یا مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله بدوی مورد حکم قرار گرفته باشد.

۲- ادعای اجاره بها و مطالبه اقساط آن و اجرت المثل و دیونی که موعد پرداخت آن در جریان رسیدگی بدوی رسیده و سایر متفرعات از قبیل ضرر و یان که در زمان جریان دعوا یا بعد از صدور رأی بدوی به خواسته اصلی تعلق گرفته و مورد حکم واقع نشده یا موعد پرداخت آن بعد از صدور رأی رسیده باشد.

۳- تغییر عنوان خواسته از اجرت المسمی به اجرت المثل یا بالعکس.

اگر هریک از طرفین دعوا دادخواست تجدیدنظر خود را مسترد نمایند، قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد.

اگر رأی دادگاه تجدیدنظر مبنی بر محکومیت خوانده باشد و خوانده و وکیل او در هیچ یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه‌ای هم نداده باشد، ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ واقعی قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه خواهد بود.

بموجب ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور مرجع تجدیدنظر منحصراً به موارد اعتراض رسیدگی و مبادرت به صدور حکم می‌نماید. نکته قابل توجه در این مورد، اینست که باتوجه به صلاحیت‌های اختصاصی و استثنایی هیاتهای مستشاری و با توجه به اینکه اصولاً مستشاران این دیوان، پس از انتخاب از سوی کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات مجلس شورای اسلامی، قاضی قوه قضاییه محسوب نمی‌شوند، آنگونه که در مشروح مذاکرات مجلس نیز به صراحت قید گردیده مجاز به صدور حکم نیستند و در ماده ۲۳ همین قانون هم به واژه انشاء رأی اشاره شده درحالیکه حاکم شرع منتخب رییس قوه قضاییه که در ماده ۲۸ هم تصریح گردیده «حکم» صادر می‌کند اما با تدقیق در این تبصره به نظر نمی‌رسد رییس قوه قضاییه مکلف به انتخاب از بین قضات با پایه قضایی باشد؛ اگرچه رویه معموله، به آن نحو اجرا شده است. لذا در صورتی که ریاست قوه قضاییه غیرقاضی را به سمت ریاست محکمه تجدیدنظر انتخاب نماید، آیا توان و ظرفیت نشستن بر جایگاه حاکم شرع و صدور حکم که از وظایف اختصاصی قاضی است را دارد یا خیر؟ جای تأمل است. لکن بنا بر رأی شماره ۱۷۰ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۰ هیات عمومی دیوان عدالت اداری به جهت حضور حاکم شرع در دیوان و مستند به بند (۲) ماده (۱۳) قانون دیوان عدالت اداری (تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵) که رسیدگی به آراء قضات در صلاحیت دیوان عدالت اداری نمی‌باشد از رسیدگی به آراء صادره از دیوان محاسبات کشور امتناع می‌نماید. همچنین ماده ۳۲ قانون دیوان محاسبات کشور عبارت «دادگاه تجدیدنظر» را مطرح نموده است. عبارتی محکمه تجدیدنظر دادگاهی است که به آراء رسیدگی شده در دیوان محاسبات رسیدگی و حکم صادر می‌نماید. اگر جایگاه دیوان را هم‌تراز با هیاتهای رسیدگی به تخلفات اداری بدانیم رسیدگی در دیوان عدالت اداری آن هم در دو مرحله (بموجب قانون جدید) شایسته بود رسیدگی



در محکمه که بدوی محسوب می شود قابلیت تجدیدنظر داشته باشد البته برخی معتقدند (هاشمی، تقریرات درس حقوق بشر) قانون سابق به صحت نزدیک تر بود و تجدیدنظر از رأی هیاتهای رسیدگی به تخلفات اداری که دو مرحله برگزار می شود بلاوجه است؛ درحالی که در دیوان با توجه به عدم تشکیل هیاتهای مستشاری تجدیدنظر عنوان این مطلب خالی از لطف نبوده و در راستای استیفای حقوق خواندگان می تواند مطرح باشد، لذا بنظر نمی رسد اختیار رییس قوه قضاییه در این انتخاب همراه با گشاده دستی و از بین غیرقضات بتواند صورت بگیرد. البته دیدگاه دیگری هم مطرح است که با توجه به اینکه هیاتهای رسیدگی به تخلفات اداری درخصوص جبران ضرروزیان و جرائم ورودی ندارند (تبصره ۳ و ۴ ماده ۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری) درحالی که هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات کشور بموجب تبصره ۱ و ۲ ماده ۲۳ و ماده ۲۴ قانون دیوان محاسبات کشور مجاز به ورود در ماهیت ضرروزیان وارده و نهایتاً صدور «حکم» به جبران آن خواهند بود نظریه دیوان عدالت اداری مبنی بر عدم ورود در آراء صادره از دیوان محاسبات مقرون به صحت است.

نکته بعدی در خصوص تصحیح و رفع ابهام آراء هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات کشور است که محکمه تجدیدنظر صالح به ورود آراء هیاتهای مستشاری دانسته نشده، بلکه خود هیات می باید اقدام نماید. از سوی دیگر و با توجه به فقدان تعریف و تعیین هیچ گونه جهتی، محکمه قادر به پذیرش همه اعتراضات و رسیدگی به آنها خواهد بود، الا اینکه مورد، مصداق تصحیح و یا رفع ابهام رأی هیات باشد که از شمول رسیدگی محکمه خارج است. شرط دومی که برای محکمه محدودیت بوجود می آورد، ماده ۲۸ قانون است که مقرر می دارد «مرجع تجدیدنظر منحصرأ به موارد اعتراض رسیدگی می نماید» لذا در صورتی که مورد، مصداق اعتراض خوانده یا دادستان نباشد، محکمه حق ورود ندارد و آنگونه که در آیین دادرسی مدنی آمده، در صورت وجود جهات دیگر برای تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می کند، مصداقی ندارد؛ زیرا اولاً جهتی مشخص نمی باشد، ثانیاً به تصریح این ماده صرفاً در چارچوب اعتراض قابل رسیدگی است.

۱۱- موارد خارج از تجدیدنظرخواهی

مواردی که از شمول تجدیدنظر خارج است عبارتاند از:

۱- احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند، به غیر اعتراض به صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی.
۲- اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با توافق کتبی طرفین به غیر اعتراض به صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی

۳- اعتراضاتی که در خارج از زمان مقرر واصل گردد

۴- دعوای مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال کمتر باشد
این موارد در قانون دیوان محاسبات و آیین رسیدگی آن مواجه با سکوت است الا مواردی که در بندهای صدرالاشاره مذکور افتاده است.

اما بموجب ماده ۴۹ آیین دادرسی کیفری ارتکاب جرم می تواند موجب طرح دو دعوا شود:

الف-دعوی عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی
ب-دعوی خصوصی برای مطالبه ضرروزیان وارده بر حقوق خصوصی بزه‌دیده.

دادسرا جهت حفظ حقوق عمومی و اقامه دعوی لازم، در این موارد اجرای احکام کیفری، انجام امور حسبی و سایر وظایف قانونی تشکیل می‌شود. لذا قانون محاسبات عمومی کشور، با توجه به فقد نفع شخصی و خصوصی، نهاد دادستان را جهت دفاع از حقوق دولت بیت‌المال و به تعبیر تبصره ماده ۲ قانون دیوان محاسبات کشور «مالکیت عمومی» گذارده است.

بموجب ماده ۳۳۰ همان قانون، آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب قطعی است، بغیر از دعوی مالی با ارزش خواسته کمتر از ۳ میلیون ریال و دعاوی غیرمالی متفرعات دعوی قابل تجدیدنظر درحالیکه مستفاد از اطلاق ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور قابل تجدیدنظر بودن همه آراء به ذهن می‌رسد.

۱۲- نحوه تجدیدنظر از قرارهای صادره

قرارهای صادره توسط هیاتهای مستشاری عبارت‌اند از: (اسماعیل پور، ۱۳۹۳) ۱-قرار رفع نقص
۲-قرار ارجاع امر به کارشناس؛ که به نظر نمی‌رسد مشمول تجدیدنظرخواهی باشد البته واژه آراء که در ماده ۲۸ آمده عام است و قابل تسری به قرارهای صادره از هیاتهای مستشاری خواهد بود. بنابر رویه عملی مورد ملاحظه، قرارهای صادره از هیاتهای مستشاری اصولاً به خواننده ابلاغ نمی‌گردد. لکن نکته مورد بحث به رأی هیات عمومی شماره ۶/۶۲/۱۰۰/۲ مورخ ۱۳۸۵/۴/۴ برمی‌گردد که در صورت رسیدگی به تخلف از قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب سال ۱۳۷۳ در صورتی که جنبه مالی نداشته باشد براساس ماده ۲۵ قانون دیوان محاسبات (ارجاع از طریق دادستان به مراجع قضایی) صورت می‌پذیرد. در اینجا درواقع درصورت عدم جنبه مالی رد صلاحیت صورت می‌گیرد که اصولاً طی رأی اعلام می‌گردد نه قرار و در هر صورت اعم از رأی یا قرار قابل تجدیدنظر به نظر نمی‌رسد. قرارهای اصداری توسط محکمه تجدیدنظر عبارتست از: ۱-قرار تأمین خواسته (ماده ۳۵) ۲-قرار تأمین محکوم‌به (ماده ۳۵)، (اسماعیل پور، ۱۳۹۳) البته در موارد نادری طرح آن ممکن و در رویه عملی صحیح محکمه تجدیدنظر به وقوع پیوسته است.

۱۳- اصلاح آراء تجدیدنظری

درحالیکه ماده ۳۲ قانون دیوان محاسبات، تصحیح و رفع ابهام آراء هیاتهای مستشاری و احکام دادگاه تجدیدنظر را مرجع صادرکننده رأی و حکم دانسته، به عبارتی اولاً در محاکم دسته اول، محکمه‌ای بالاتر رأی را نقض خواهد کرد ثانیاً با واژه «تصحیح» که به نظر می‌رسد ناظر بر موارد حاصله از اشتباه باشد شقوق مختلف آیین دادرسی مدنی را در بر نمی‌گیرد.

۱۴- موارد مذکور در درخواست تجدیدنظرخواهی

ذکر این موارد در دادخواست تجدیدنظر الزامی است:

۱- مشخصات تجدیدنظر خواه ۲- مشخصات تجدیدنظر خوانده ۳- حکم یا قراری که از آن تجدیدنظر شده ۴- دادگاه صادرکننده رأی ۵- تاریخ ابلاغ ۶- دلایل تجدیدنظرخواهی؛ هرگاه دادخواست‌دهنده عنوان قیمومت یا ولایت یا وصایت یا مدیریت شرکت و امثال آن را داشته باشد، باید رونوشت یا تصویر آن را که سندی مثبت سمت او می‌باشد، پیوست دادخواست نماید. دادخواست و پیوستهای آن باید در دو نسخه در صورت متعدد بودن به تعداد آن‌ها بعلاوه یک نسخه باشد. اگر مشخصات یا اقامتگاه تجدیدنظرخواه مشخص نباشد و قبل از انقضای مهلت رفع نقص نشود، بموجب قرار پس از انقضای مهلت رد می‌گردد. این قرار ظرف ده روز از تاریخ الصاق به دیوار، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر است. مدیر دفتر دادگاه بدوی ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست یک نسخه از آن را برای طرف دعوا می‌فرستد که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ پاسخ دهد. پس از انقضای مهلت یادشده اعم از اینکه پاسخی رسیده باشد یا خیر، پرونده را به مرجع رسیدگی می‌فرستد. تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدیدنظر، مانع اجرای حکم است هرچند دادگاه صادرکننده رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد، مگر در مواردی که طبق قانون استثناء شده باشد. درحالیکه در قانون دیوان محاسبات کشور دفتر دیوان محاسبات کشور تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ آراء را مستند به ماده ۳۰ قانون دیوان محاسبات کشور به سرانجام می‌رساند و علیرغم فلسفه وجودی آیین رسیدگی، موارد اشاره شده در قانون آیین دادرسی مدنی بدون طرح آن در آیین رسیدگی دیوان محاسبات هم مسکوت باقی مانده و در ماده ۵۴ آن بدون اینکه موارد مندرج در درخواست تجدیدنظر را مورد الزام قرار دهد تسلیم به دفتر دیوان و ارجاع از آن طریق به محکمه تجدیدنظر را الزامی دانسته؛ لذا نص ماده مبین این مطلب است که به محض فراغت هیات مستشاری از رسیدگی، نقشی در مرحله تجدیدنظر نداشته و ابراز درخواست تجدیدنظر صرفاً از طریق دریافت دفتر دیوان و ارجاع به محکمه است بنابراین هیچ پیش‌بینی نسبت به وجود یا عدم نقص قبل از ارجاع به محکمه وجود ندارد. همچنین در صورت ارجاع از طریق دفتر بازداشتگاه نیز همین ترتیب مراعات می‌گردد؛ درحالیکه در دیوان محاسبات درخواست تجدیدنظر به رعایت هیچ مندرجه شکلی و ماهوی مشروط نیست و با تسلیم یک برگ بدون هیچ الزامی، حتی کتبی بودن درخواست تجدیدنظر پذیرفته می‌شود و این اطلاق و وسعت عمل دست‌آویزی نادرست در تجدیدنظر محسوب می‌شود که احتمالاً بصورت درخواست شفاهی هم امکانپذیر است.

ماده ۳۰ قانون دیوان محاسبات به صراحت استثناء رسیدگی‌ها در هیاتهای مستشاری و محکمه تجدیدنظر دیوان را از آیین دادرسی (اعم از مدنی و کیفری) عنوان نموده است. بموجب همین ماده، دستور تعیین وقت با هیاتهای مستشاری و یا حاکم شرع است که از طریق دفتر دیوان محاسبات کشور به هرنحوی که ممکن باشد وقت رسیدگی را به اشخاصی که حضور آنان در جلسه رسیدگی لازم است ابلاغ می‌کند. این که منظور از اشخاصی که حضور آنان در جلسه رسیدگی لازم است چه می‌باشد، و آیا شامل همه خواندگانی که نام آنان در دادخواست درج شده است، می‌شود یا به برخی



از آن‌ها به صلاحدید مرجع رسیدگی یا علاوه بر ایشان، افرادی دیگری را نیز بعنوان مطلع در بر می‌گیرد یا خیر؟

در قانون دیوان محاسبات عبارت «خوانده» در جایی درج نشده است به عبارتی به افرادی که مشمول رسیدگی در دیوان می‌گردند خوانده خطاب نمی‌شود، لکن در آیین دادرسی دیوان دست کم در مقدمه، کلیات و مواد ۲۹-۳۸ الی ۴۸ بارها عبارت خوانده، خواندگان و قائم‌مقام قانونی آنان بارها تکرار گردیده و در مواد ۲۰-۲۱ هم واژه متهم و اتهام مندرج گردیده است و در سایر موارد به شرح ۱۱ الی ۱۵ و ۱۹ الی ۲۱ و ۲۶ الی ۳۰ نیز واژه مسئول یا مسئولان تخلف، متخلف مسئول رویداد مالی، مسئولان ذیربط تخلف به چشم می‌خورد. عملکرد دوگانه آیین رسیدگی در برخی مواد بصورت واژه «خوانده» یا «متهم» خلط آیین دادرسی مدنی و کیفری را مطرح می‌کند. البته مبنای آن بی‌دلیل نیست؛ زیرا اگرچه در سراسر آیین دادرسی کیفری واژه متهم، در مواردی که دادستان جنبه عمومی جرم را تعقیب می‌نماید، وارد شده است. در ماده ۱۵ آنجا که بحث ادعای ضرروزیان به میان می‌آید، واژه «خوانده» و «دادخواست» بکار می‌رود. لذا در مواردی که قضیه جنبه کیفری دارد استفاده از واژه متهم منطقی به نظر می‌رسد، اما در دیوان محاسبات با توجه به فلسفه وجودی آن بموجب ماده ۲ قانون دیوان محاسبات صرف نظر از حضور دادستان -بهرتر بود که از این واژه استفاده نشود و در قانون دیوان محاسبات عمومی چون بموجب ماده ۲۵ دادستان جنبه جرم و کیفری را تعقیب نمی‌کند، انتخاب واژه دادخواست و خوانده موافق با شرح حال به نظر می‌رسد.

در امور حقوقی با توجه به حضور مدعی خصوصی و خصوصی بودن امور، مقام «دادستان» وجود ندارد؛ لذا «مدعی و خوانده» نام‌گذاری شده است در آیین دادرسی کیفری مقام دادستان هست، اما صرفاً از جنبه عمومی موضوع را تحت تعقیب قرار می‌دهد، مستفاد از ماده ۱۵ آیین دادرسی کیفری در صورت ضرورت پیگیری ضرروزیان وارده در قالب دعوای حقوقی مطرح و واژه خوانده و دادخواست وارد است.

در قانون دیوان محاسبات کشور نیز مستند به تبصره ۲ ماده ۲۳ و ماده ۲۵ هرگاه عملی واجد وصف مجرمانه و جرم باشد، این دیوان صلاحیت رسیدگی به جرم را ندارد و موضوع را به مرجع قضایی منعکس می‌کند و صرفاً از باب ضرروزیان وارده به موضوع رسیدگی و حکم لازم را صادر می‌نماید.

نتیجه‌گیری:

مقررات راجع به آیین دادرسی به لحاظ اینکه هم موجب نظم در دادرسی و هم از جهت حفظ حقوق اصحاب دعوی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است لذا تمامی تدابیر و تشریفات معقول و منطقی، موجب جریان آرام و مطمئن و عاری از خطا یا لاقط کاستن از میزان خطای دادرسی، خواهد شد. همچنین مقررات آیین دادرسی و لزوم رعایت آن از سوی اصحاب دعوی و قضات محاکم و کارشناسان و وکلای دادگستری، درنهایت موجب جلوگیری از تجاوز نسبت به حقوق مردم خواهد شد. (واحدی،

(۱۳۷۷

در این مقاله تلاش شد -هرچند مختصر- در مقطع تجدیدنظر آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور که سابقه‌ای کمتر از آیین دادرسی مدنی و کیفری دارد لذا با توجه به این مساله که استفاده از تجارب دیگران هزینه کمتری دارد قبل از اینکه تبدیل به قانون شود نقائص آن مرتفع و حقوق بیت‌المال و اشخاص مراعات گردد؛ صرفنظر از محسنات تدوین آیین‌نامه مذکور که بر همگان واضح و مبرهن است، برخی نقائص از جمله عدم مرور زمان (بند ۳ مقاله)، محکمه تجدیدنظر واحد در صورت وجود جهات رد دادرسی هیچ مقامی برای ایفا وجود ندارد (بند ۶ مقاله)، عدم امکان تجدیدنظرخواهی در مراجع قضایی (بند ۸ مقاله) و موارد دیگری که در متن مورد اشاره قرار گرفته است آیین‌نامه مبحث‌عنه نیازمند بروزرسانی و اصلاح برخی رویه‌های شکل گرفته است که امید است در تدوین قانون آیین رسیدگی در دیوان لحاظ گردد.

منابع و ماخذ:

- ۱- اسماعیل پور، محبوبه، (۱۳۹۳). نحوه اجرای احکام هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات کشور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.
- ۲- پروین، خیرالله، (۱۳۹۳). مبانی حقوق عمومی، چاپ دوم، انتشارات سمت.
- ۳- پروین، خیرالله، (۹۴-۹۵). تقریرات درس مبانی حقوق عمومی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران
- ۴- راسخ، محمد، (۱۳۸۷). «نوبت نسل سوم حقوقی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۵
- ۵- باط، ادموند، (۱۳۸۹). مقدمه حقوق اساسی، ترجمه خیرالله پروین، انتشارات جنگل.
- ۶- شمس، عبدالله، (۱۳۸۷). آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ نوزدهم، تهران، نشر دراک.
- ۷- شمس، عبدالله، (۱۳۸۷). آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ بیستم، تهران، نشر دراک.
- ۸- قاضی، ابوالفضل، (۱۳۸۳). بایسته‌های حقوق اساسی، نشر دادگستر.
- ۹- هاشمی، سید محمد، (۱۳۸۹). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، چاپ نوزدهم، نشر میزان.
- ۱۰- هاشمی، سید محمد، (۱۳۸۹). حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات میزان.
- ۱۱- هاشمی، سید محمد، (۹۳-۹۴). تقریرات درس حقوق بشر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران
- ۱۲- هداوند، مهدی، (۱۳۸۹). حقوق اداری تطبیقی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات سمت.
- ۱۳- هداوند، مهدی، (۱۳۸۹). حقوق اداری تطبیقی، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات سمت.
- ۱۴- واحدی، قدرت الله، (۱۳۷۷). آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، نشر میزان.
- ۱۵- واحدی، قدرت الله، بایسته‌های آیین دادرسی مدنی، چاپ چهارم، نشر میزان.
- ۱۶- قانون اساسی



- ۱۷- قانون آیین دادرسی مدنی
۱۸- قانون آیین دادرسی کیفری
۱۹- قانون دیوان محاسبات کشور
۲۰- قانون رسیدگی به تخلفات اداری
۲۱- قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵
۲۲- قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۳/۹
۲۳- قانون اصلاح حمایت قضایی از کارکنان دولت مصوب ۱۳۸۸/۲/۱۹
۲۴- آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۹۳/۶/۱۰ هیات عمومی دیوان محاسبات کشور
۲۵- آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری
۲۶- آراء هیات عمومی دیوان محاسبات کشور